

بررسی دیدگاه گوته در باب رستگاری در فاوست

رعنا رئیسی*

استادیار گروه زبان آلمانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۱۸، تاریخ تصویب: ۹۴/۰۸/۰۴)

چکیده

در جستار پیش‌رو، براساس آرا هانس گئورگ گادامر، به بررسی دیدگاه گوته در باب رستگاری در شاهکارش فاوست پرداخته‌ایم. در این اثر، انسان‌ها به سه طیف دسته‌بندی شده‌اند: جستجوگران، ساده‌دلان و بدطینتان. دسته نخست، دانشمندانی هستند که همواره در پی کشف حقیقتند؛ اینان بیش از سایرین در معرض وسوسه‌های شیطان قرار دارند. دسته دوم انسان‌های ساده و سستی هستند که دنباله‌روی پیشینیان خویش‌اند و دسته سوم افرادی هستند بدطینت که با ظاهرسازی، فقط به منافع شخصی خویش و سوءاستفاده از دیگران می‌اندیشند. عواملی که زمینه را برای سقوط انسان در ورطه گناه فراهم می‌کنند و سد راه رستگاری هستند، فقر، ناامیدی، طلب کمک از غیر خدا در امور و فقدان عشق معرفی می‌شوند. البته همین انسان گناهکار قادر است روح خویش را نجات دهد و به سعادت و رستگاری ابدی دست یابد؛ برای نیل به این مقصود، عشق‌ورزی، پشیمانی و توبه از گناهان گذشته و همچنین تلاش و کوشش مداوم و خدمت به خلق شروط لازمند.

واژه‌های کلیدی: انسان، شیطان، رستگاری، فاوست، گوته، تلاش، توبه.

مقدمه

تربیت منجر به سعادت، همواره دغدغه نوع بشر بوده و به همین علت، در ادبیات جهان نقشی محوری ایفا می‌کند. بسیاری از آثار ادبی می‌کوشند فراز و نشیب‌ها و چالش‌های فراروی انسان در راه دست‌یابی به سعادت و تکامل را به تصویر کشیده و راه برون‌رفت از این مشکلات را به مخاطبان خویش نشان دهند. برای نیل به این مقصود، نویسندگان گاه از تجربیات خویش در زندگی مدد می‌گیرند، گاه به کمک قوه خیال به این هدف نائل می‌آیند و گاه دست‌مایه‌ای از هر دو را با هم ادغام می‌کنند. در این میان، زبان تمثیل نیز ابزاری است که اغلب برای اعمال تاثیر بیشتر به خدمت گرفته می‌شود. البته مسلم است که نقش شاهکارهای ادبی در این گستره، چشم‌گیرتر است و این آثار در خور توجه ویژه می‌باشند، زیرا به نمایندگی از سوی فرهنگ مربوطه، موضع‌گیری‌های آن را در این خصوص به تصویر می‌کشند و راه را برای شناخت و درک آن هموار می‌کنند. بنابراین مطالعه این آثار می‌تواند در دنیای امروز به تعامل بهتر با سایر فرهنگ‌ها بیانجامد و حتی به مقوله گفتگوی تمدن‌ها یاری رساند.

نوشتار پیش‌رو به دنبال کشف نظرگاه گوته در باب رستگاری انسان در شاهکار وی فاوست بر اساس آراء گادامر^۱ می‌باشد، بدین منظور می‌کوشد با خوانشی جستجوگر، به کمک روش توصیفی-تحلیلی و با شیوه تحلیل محتوا به این هدف نائل آید. شایان ذکر است که طبق نظر گادامر، آنچه در این مقال می‌آید، تأویل نهایی اثر نیست و ممکن است دیگران نیز تأویل‌های دیگری از آن داشته باشند.

از آنجا که سخن از رستگاری انسان است و ابلیس مانعی بزرگ بر سر این راه است، در وهله نخست، شناخت تصویر انسان و شیطان در این اثر ضروری می‌نماید. به همین علت، در پی یافتن پاسخ برای پرسش‌های ذیل هستیم:

۱. تصویر انسان در فاوست چگونه ترسیم شده است؟
۲. نقش شیطان و شگرد او در گمراه کردن انسان چیست؟
۳. چگونه سرانجام، انسان در این اثر به رستگاری می‌رسد؟

پیشینه پژوهش

کمتر کسی در ایران، یوهان ولفگانگ فن گوته^۲ شاعر و نویسنده شهیر آلمانی را

1. Gadamer

2. Johann Wolfgang von Goethe

نمی‌شناسد و با آثار وی آشنایی ندارد. اغراق نیست اگر مارتینی می‌گوید: «گوته فقط یک شاعر بزرگ نیست، بلکه حکیمی والا قدر است که مجدانه به خویش و جهان می‌پردازد و بزرگ‌ترین معلم زندگی است که اروپا تا کنون به خود دیده است» (مارتینی: ۲۳۳). این نابغه که سرودن شعر و داستان‌سرایی را از سن ده سالگی آغاز کرد، جزو معدود ادبایی است که در عنفوان جوانی یعنی از سن بیست و شش سالگی به شهرت رسید، آوازه نامش در کل اروپا پیچید و آثارش به زبان‌های مختلف ترجمه شد. او آثار بسیار زیادی خلق کرده است که از جمله می‌توان هرمان و دوروته، رنج‌های ورتتر جوان، گنس فن برلینینگن، تاسو، ایفی‌ژنی و ویلهلم مایستر را نام برد که اغلب به فارسی نیز برگردان شده‌اند. شایان ذکر است که این شاعر نامدار، به مطالعه علوم طبیعی نیز می‌پرداخت و در رمز و رازهای طبیعت به دنبال آیات الهی می‌گشت (ر.ک. همان: ۲۲۶).

فاوست^۱، نمایش‌نامه بزرگ و مهم‌ترین اثر وی که آن را در سال ۱۸۳۱ به پایان برد، تا کنون چندبار به فارسی ترجمه شده است. برخی معتقدند این اثر که نگارش آن بیش از شصت سال از عمر گوته را به تنایب به خود مشغول داشت، زندگی شخصی وی را به تصویر می‌کشد و شخصیت اصلی داستان، یعنی دکتر فاوست، در واقع خود اوست و مارگاریت نیز معشوقه او به نام فریدریکه^۲ است که گوته او را ترک کرده بود و به خاطر این کار احساس گناه می‌کرد (ر.ک. همان: ۲۳۸). ولی صرف‌نظر از اینکه این درام ریشه در واقعیت دارد یا نه، یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبیات جهان محسوب می‌گردد، که گوته برای نگارش آن از ادبیات و شعر قرون وسطایی، رومی و یونانی مدد جسته است. فاوست نمایش‌نامه‌ای است به زبان شعر که دارای لحنی حماسی و درون‌مایه‌ای فلسفی است و جهان واقعی و خیال را با هم درآمیخته است. این نمایش‌نامه از دو قسمت یعنی فاوست ۱ و فاوست ۲ تشکیل شده و منعکس‌کننده نگرش گوته به جهان هستی است، کسی که زندگی را فقط در به دنیا آمدن و مرگ نمی‌دید، بلکه آن را به مثابه پیش درآمدی بر عالم باقی می‌دانست (ر.ک. همان: ۲۶۳).

۱. کلمه Faust در زبان آلمانی به معنای مشت است. گوته این اثر را بر اساس شخصیتی تاریخی - افسانه‌ای به همین نام نگاشته است. سابقه تاریخی افسانه فاوست به گذشته دور برمی‌گردد و نخستین نسخه مکتوب آن در سده شانزدهم میلادی در شهر فرانکفورت آلمان منتشر شد. البته تفاوت عمده‌ای که نوشته‌های قبل با فاوست گوته دارند، این است که در آن‌ها فاوست رستگار نمی‌شود (ر.ک. فاوست ۱۹۸۴: ۱۶-۳۶).

از جمله مطالعاتی که تا کنون دربارهٔ فاوست در ایران انجام شده، می‌توان حافظ در فاوست گوته از مجتبایی، بررسی و مقایسهٔ دو نماد فرهنگی شرق و غرب از فاموری و بررسی مقایسه‌ای مفهوم عشق در نگاه حافظ، گوته و پوشکین از حسین پور را نام برد. هم‌چنین تقوی در مقاله‌ای زیر عنوان از کعبه تا روم به بررسی تطبیقی فاوست با داستان شیخ صنعان عطار پرداخته و شباهت‌های جالبی میان آن‌ها یافته است. ولی تا کنون هیچ‌گونه پژوهشی به طور خاص، موضوع رستگاری را در این درام مورد بررسی قرار نداده است.

نگاهی به آرا گادامر در باب هرمنوتیک

تأویل متون ادبی از جمله مواردی است که همواره بر سر آن اختلاف وجود داشته و ذهن افراد بسیاری، از جمله فلاسفه، را به خود مشغول داشته است. البته قدر مسلم این است که تنها به واسطهٔ آشنایی با واژگان و جمله‌های یک متن نمی‌توان به منظور نویسنده پی برد و فقط به کمک تأویل، دست‌یابی به موارد پنهان آن میسر می‌شود (ر.ک. مجتهد شبستری: ۱۳)، ولی بر سر نقش تأویل‌گر و دیدگاه‌های او در این رابطه، اختلاف‌نظرهای بسیاری وجود دارد. شایان ذکر است، هرمنوتیک که امروز واژه‌ای نام‌آشناست، در آغاز فقط برای تأویل و تفسیر متون مقدس کاربرد داشت، ولی در قرن بیستم به یک دیدگاه در فلسفهٔ آلمان بدل گشت (ر.ک. احمدی: ۳).

هانس گئورگ گادامر^۱ از جمله فلاسفهٔ آلمانی است که در گسترهٔ هرمنوتیک نظریه‌پردازی کرده است. وی که در تأویل متون، بر محوریت مخاطب تأکید می‌کند، معتقد است، می‌توان معانی گوناگون و متنوعی از متون ادبی برداشت کرد؛ به همین علت، پیش‌فرض‌های تأویل‌گر را ضروری می‌داند و بر این نکته تأکید می‌ورزد که به طور کلی، یک تأویل قطعی وجود ندارد (گادامر: ص ۲۴۵). از دیدگاه او، تأویل‌گر در روند تأویل، نقش اصلی را ایفا می‌کند و حاصل گفتگو میان افق معنایی متن و افق معنایی تأویل‌گر، ترکیب این دو افق با یکدیگر است، که البته گریزی از آن نیست (ر.ک. همان: ۲۸۸). بنابراین، افراد مختلف می‌توانند از یک متن واحد، برداشت‌های متفاوتی داشته باشند؛ از این رو ممکن است از یک متن، چندین تأویل صورت پذیرد.

بحث و بررسی

در فاوست سه مقوله برجسته است و آن تصویر نمادین انسان و شیطان و هم‌چنین رستگاری انسان با وجود گناهکار بودن است. در ذیل به بررسی این موارد می‌پردازیم:

۱. انسان

در این نمایش‌نامه، انسان‌های بسیاری حضور دارند، ولی فقط تعدادی از آن‌ها با مقوله رستگاری مرتبطند، به همین علت، فقط به بررسی خصوصیات این افراد می‌پردازیم، که هر کدام نماینده طیف خاصی از انسان‌ها هستند و ویژگی‌های آن‌ها را به تصویر می‌کشند. به طور کلی سه گروه انسان در فاوست حضور دارند: گروه نخست افرادی دانشمند و جستجوگرند، که به آنچه دیگران می‌گویند بسنده نمی‌کنند؛ آن‌ها انسان‌هایی کوشا هستند که پا را از جهان پیرامون خویش فراتر می‌نهند و در پی کشف حقیقتند؛ دکتر فاوست نماینده این گروه است. دسته دوم افراد معمولی جامعه هستند که سنتی فکر می‌کنند و آنچه از گذشتگان به ارث برده‌اند، آن‌ها را کفایت می‌کند. هم‌چنین، برای این افراد آنچه دیگران درباره‌شان می‌گویند و می‌اندیشند، بسیار مهم است مانند مارگاریت و مادر و برادرش. دسته سوم افرادی هستند بدطینت، که به طور معمول از سادگی گروه دوم سوءاستفاده می‌کنند و فقط در پی منافع خویش‌اند. اینان می‌کوشند چهره کریه خویش را در پس نقابی زیبا پنهان کنند، تا این‌گونه بتوانند به اهداف خویش دست یابند، مانند خانم مارت و کشیش.

شخصیت اصلی داستان، که همان دکتر فاوست است، دانشمندی است وارسته و دوست‌دار بشر که سالیان دراز، عمر خویش را صرف کسب دانش کرده و در علوم مختلف تبحر یافته است. او کسی است که در درگاه قرب الهی به نیکی از او یاد می‌شود^۱ و زمانی که ابلیس خطاب به خداوند می‌گوید هیچ چیز روی زمین شایسته ستایش نیست و به طور کلی، انسان موجودی شوربخت است، خداوند او را می‌ستاید و از او با عنوان «پرستنده من» (فاوست ۱۹۸۴: ۵۹) یاد می‌کند. البته شیطان نیز اذعان دارد که فاوست انسان عجیبی است و می‌گوید:

۱. بعید نیست که گوته مضمون‌های عرفانی و فلسفی فاوست را از آموزه‌های قرآنی وام گرفته باشد، زیرا وی با مشرق زمین آشنا بود و به آن عشق می‌ورزید. همان‌طور که در ادامه، گاه به انطباق سخنان وی با مضامین قرآن می‌پردازیم، خواهیم دید که شباهت میان آن‌ها بسیار است. البته این هم‌خوانی‌ها می‌تواند به علت شباهت‌های موجود بین قرآن و انجیل نیز باشد.

این موجود با روشی شگفت‌انگیز پرستش تو را کمر بسته است. در سرشت این دیوانه، هیچ چیز مادی، حتی خوردن و آشامیدن موجود نیست. اندیشه‌اش پیوسته در فضای بیکران جولان دارد، خود نیز تا حدی به جنون خویش آگاه است (همان).

وی رخصت می‌خواهد تا آن دانشمند خداپرست را با وسوسه، بفریبد و اسیر دام‌های خویش گرداند.^۱ گوته معتقد است که بر جهد انسان جهت شناخت خداوند، ارج بسیار نهاده می‌شود و به همین علت، خداوند در جواب شیطان می‌فرماید: «او در ظلمت بی‌کران، با کوششی فراوان، مرا می‌جوید و مشیت ما بر آن است که به زودی زود، او را به دیار نور راه نمائیم»^۲ (همان: ۶۰).

فاوست خواهان رمزگشایی از رازهای جهان هستی است و چون قادر به انجام این کار نیست، می‌گوید: «... آشکاره می‌بینم که هیچ رازی از رازهای جهان را نمی‌توانم گشود. زین قصه می‌سوزم و می‌گدازم» (همان: ۶۴). او انسانی باایمان است و اعتقاد دارد: «خوشبخت آن که سویدای دلش خانه ایمانی خالص و واقعی باشد، چنین کسی از هیچ فداکاری دریغ نخواهد کرد» (همان: ۱۲۲)؛ با این وجود، سرخورده و نومید می‌شود و این‌گونه در معرض وسوسه شیطان قرار می‌گیرد، زیرا از تلاش خویش راضی نیست و می‌پندارد دانشی که کسب کرده، نتوانسته به او کمک کند و او هم‌چنان در جهل و نادانی به سر می‌برد. هم‌چنین نابسامانی‌های این جهان مادی، او را از دانش دل‌زده کرده و به سمت ناامیدی سوق داده است:

ای فلسفه، فسوسا! و ای علم حقوق و ای دانش پزشکی، نیز ای الهیات مبهم و تاریک! ... من با پشتکار و شکیبایی و با دقت فراوان به استصقای شما توفیق یافته‌ام؛ اما اکنون، اکنون من، ناخرمندی زیون، با معرفتی همانند معرفت روزگار گذشته (همان: ۶۳).

۱. رخصت گرفتن شیطان از خداوند متعال جهت اغوای انسان، در قرآن نیز مشاهده می‌شود. به عنوان مثال آیات ۷۹ تا ۸۳ سوره مبارکه ص:

قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون. قال فانک من المنظرین. الی یوم الوقت المعلوم. قال فبعزتك لاغوینهم اجمعین. ایا عبادک منهم المخلصین. (گفت پروردگار! مرا تا روزی که انسان‌ها برانگیخته شوند مهلت ده. فرمود تو از مهلت داده شدگانی. تا روز و زمان معین. گفت به عزتت سوگند همه آن‌ها را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان خالص شده‌ات، از میان آن‌ها.)

۲. گوته در این قسمت اشاره به قضا و قدر الهی می‌کند و اینکه از همان نخست، مشیت خداوند بر این قرار گرفته که فاوست رستگار شود؛ البته بررسی اعتقادات گوته در این رابطه، از حوصله جستار مختصر حاضر خارج است و باید در پژوهشی مجزا به آن پرداخته شود.

فاوست هرگز طعم عشق را نچشیده است و این مسئله نیز بر ناامیدی او دامن می‌زند. وی که خود را در انتهای راه می‌بیند: «نه می‌توانم از نازکی مویی قطورتر گردم، نه سر مویی به بی‌نهایت نزدیک‌تر شوم»^۱ (همان: ۱۲۶)، تصمیم به خودکشی می‌گیرد، ولی با شنیدن نواخت ناقوس کلیسا و زنده شدن خاطرات کودکی از این کار منصرف می‌گردد:

اینک، این خاطره که از احساس‌های دوران کودکی لبریز است،
مرا در این فرجامین گام که می‌خواستم بی‌محابا بردارم متوقف ساخت.
ای ادعیه دلاویز آسمانی، باز هم طنین افکن شوید:
اشک من جاریست، عواطف عالم خاک باز بر من چیره گردید (همان: ۸۳).

آنچه موجب می‌شود فاوست به خودکشی فکر کند، نومی‌دی است و آنچه منجر به پشیمانی وی از این کار می‌شود، ناقوس کلیساست که در واقع، نماد مذهب است. ولی پس از این اتفاق، او به دلیل ناامیدی، به هر چیز که در طریقت انسانی گرامی است، از جمله امید و ایمان، لعنت می‌فرستد: «بر امید لعنت باد و بر ایمان لعنت باد و بیش از همه بر شکیبایی لعنت باد» (همان: ۱۱۸)، در واقع، کفر می‌گوید و این‌گونه دلش آماده فروافتادن در دام وسوسه شیطان می‌گردد. او اگرچه به خوبی شیطان را می‌شناسد و در جواب او که می‌گوید می‌خواهد در خدمت وی باشد، بیان می‌کند: «شیطان موجودی است خودخواه، برای رضای خدا گامی نیز در خیر دیگران نمی‌گذارد. شرط خود را با وضوح بگو. خدمتگزاری چون تو باعث بدبختی خاندان‌هاست» (همان: ۱۱۹)، با این وجود دانسته خود را به دست شیطان می‌سپرد و با او پیمان می‌بندد.

فاوست به کمک جادو جوان شده و با وسوسه شیطان، عاشق دختری به نام مارگاریت می‌شود. با دادن هدایایی به او و با سخنان عاشقانه، دل او را می‌رباید و پس از خوراندن داروی خواب‌آور به مادرش، که منجر به مرگ وی می‌شود، او را اغوا می‌کند. زمانی که بار دیگر به دیدن مارگاریت می‌رود، برادرش والتتاین راه را بر او می‌بندد و با او وارد جنگ تن به تن می‌شود، که به مرگ والتتاین می‌انجامد. پس از این ماجرا فاوست مجبور می‌شود به رغم میل درونی، از شهر بگریزد:

۱. این سخن گوته بسیار شبیه این بیت ابن سیناست:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت

آیا من بی‌خانمان و فراری، بدبختی را کمتر احساس خواهم کرد؟
من، غولی بی‌هدف و بی‌آرامم... چون سیلابی غران که از تخته سنگی به تخته سنگی
می‌غلطد
و با وحشت به پرتگاهی فرو می‌ریزد (همان: ۲۰۵).

وی مارگاریت را فراموش نمی‌کند و هرچند شیطان می‌کوشد با سرگرم نمودن او با لذت‌های دیگر، این عشق را از ضمیرش پاک کند، هم‌چنان عاشق باقی می‌ماند و می‌گوید: «من به او نزدیکم، حتی اگر بیش از این از او دور باشم؛ هرگز فراموشش نخواهم کرد، هرگز یادش از لوح دلم زدوده نخواهد شد» (همان: ۲۰۴). او مرتکب گناهان بسیار می‌شود، ولی وجدانش هرگز نمی‌میرد و از اینکه در دام شیطان گرفتار شده، ابراز ناخرسندی می‌کند: «این سان، با دلی دست‌خوش هوس، از لذت‌ها کام برمی‌گیرم و در عین لذت، از اینکه بازیچه دست هوسم متاسفم» (همان: ۲۰۱). فاوست مدتی بعد می‌شنود که مارگاریت به جرم قتل فرزندش در زندان است و به اعدام محکوم شده است؛ به همین علت، به کمک شیطان به زندان می‌رود تا دخترک را از مرگ نجات دهد، ولی مارگاریت از فرار سرباز می‌زند و در زندان می‌ماند تا با اجرای حکم قصاص، تاوان گناهانش را بپردازد.

پس از مرگ مارگاریت، فاوست به خود می‌آید و پشیمان از گناهان گذشته، تصمیم می‌گیرد بقیه عمر را صرف خدمت به مردم کند. بدین منظور کمر به آبادانی سرزمینی گسترده و دست‌نخورده می‌زند، تا مردمی آزاده بتوانند به فراغ بال در آنجا زندگی کنند. وی که در پایان عمر نابینا شده، از خدمتکارانش می‌خواهد که زمین را آباد کنند، ولی مستخدمان شیطان بر آن‌ها پیشی گرفته، صدای بیل و کلنگ درمی‌آورند. فاوست با شنیدن صدا، از نظر روحی احساس لذت فراوان می‌کند و سپس جان می‌دهد.

مارگاریت دختری است بسیار جوان، زیبا، پرهیزگار و باتقوا که در یک خانواده فقیر زندگی می‌کند. زمانی که فاوست بر سر راهش سبز می‌شود، نخست از خود مقاومت نشان می‌دهد، ولی سرانجام فریب سخنان عاشقانه و هدایای گران‌قیمت وی را می‌خورد و تسلیم می‌شود:

آری، جمال دلپذیر و زیباست، اما همه آن را رها می‌کنند. اگر کسی تو را تحسینی

کند، بیشتر از سر رحمت و شفقت است. همه به سوی زر هجوم می‌آورند، همه چیز وابسته به زر و سیم است، وه که ما چه تنگدستیم (همان: ۷۴).

او پس از ارتکاب گناه، توبه می‌کند و پشیمان از کرده خویش، از مریم عذرا طلب شفاعت می‌کند: «مرا یاری کن! مرا از شرمندگی و مرگ نجات بخشای! ای ام‌المصائب، از سر رحمت بر آلام من نظر افکن!» (همان: ۲۱۸). وی دست فاوست را برای فرار از زندان رد می‌کند، زیرا می‌خواهد بماند، تا خود را به دست عدل الهی بسپرد و این‌گونه تاوان گناهان خویش را بپردازد. پس از اعدام او، شیطان می‌گوید حکم درباره او اجرا شد، ولی صدایی از آسمان ندا می‌دهد که وی نجات یافت. در واقع، توبه مارگاریت پذیرفته می‌شود و روحش به رستگاری می‌رسد.

مارگاریت مادری دارد که بسیار پرهیزگار است و نماد آن دسته از انسان‌های مذهبی است که بسیار ساده‌اند و کورکورانه و بی‌چون و چرا دستورات کلیسا را گردن می‌نهند. گوته شخصیت وی را از زبان شیطان چنین توصیف می‌کند: «این زن شامه دقیقی دارد، پیوسته سرش در کتاب‌های دعاست و همه اموال منقول خانه را یکی پس از دیگری بو می‌کشد تا بداند سالم است یا خراب شده» (همان: ۱۷۶). به همین علت، به سهولت درمی‌یابد که صندوقچه جواهراتی که فاوست به مارگاریت هدیه داده، عطیه‌ای آسمانی نیست و از پذیرفتن آن سر باز زده، می‌گوید:

فرزندم، مالی که بر خلاف اصول به دست آید، روح را اسیر می‌سازد و خون را می‌سوزاند. پس این گوهرها همه را به آستان مریم عذرا تقدیم کنیم. او ما را به مانده آسمانی پاداش خواهد داد (همان).

زمانی که وی جواهرات را به یک کشیش می‌دهد تا آنها را برای امور کلیسا صرف کند و از او می‌خواهد تا برایشان دعا کند، متوجه نمی‌شود که کشیش همه توجهش به گوهرها معطوف گردیده و آنها را برای خود برمی‌دارد و در دل به حماقت وی می‌خندد. او به وعده کشیش برای عطایای بهشتی خرسند می‌شود و این‌گونه از کار خویش احساس رضایت خاطر می‌کند. پرونده زندگی وی که به دست مارگاریت با داروی خواب‌آور و البته به صورت ناخواسته به قتل می‌رسد، بسته می‌شود و گوته اظهارنظری درباره سرنوشت روح او به دست نمی‌دهد.

برادر مارگاریت که والتاین نام دارد، سربازی دلاور و وطن پرست است که از رابطه مارگاریت با فاوست مطلع شده و این ننگ را بر نمی‌تابد. وی راه را بر فاوست می‌بندد و با او وارد جنگ تن به تن می‌گردد که البته در این جریان مغلوب و کشته می‌شود. گوته از این جوان، تصویری غیرتمند به دست می‌دهد که در راه دفاع از حیثیت خویش جان می‌بازد و مرگ را به زندگی مذلت‌بار ترجیح می‌دهد. هر چند وی هنگام مرگ خطاب به مارگاریت می‌گوید: «اینک به زودی خواب مرگ، مرا به سوی خداوند می‌خواند و من چون سربازی دلاور به سوی او می‌روم» (همان: ۲۲۴)، ولی زندگی پس از مرگ وی نیز مانند مادرش مسکوت می‌ماند.

همسایه مارگاریت، زنی به نام مارت است که نماد انسان‌های بدطینت است. وی در گمراه کردن مارگاریت نقشی عمده ایفا می‌کند و او را به برقراری رابطه با فاوست و دروغ گفتن به مادرش تشویق می‌کند: «نباید این واقعه را به مادرت بگویی... مادرت سوءظنی نخواهد برد و می‌توان داستانی مجعول به او باز گفت» (همان: ۱۸۰). او آن‌چنان شیاد است که حتی شیطان از او می‌هراسد و بیم آن دارد که این زن فریبش دهد: «زود خارج شوم که این زن، از ابلیس نیز باج‌خواهی می‌کند» (همان: ۱۸۴). البته گوته فقط به شناساندن چهره این طیف از انسان‌ها بسنده می‌کند و دیگر درباره سرنوشت مارت سخن نمی‌راند.

گوته در فاوست، چهره‌ای منفور از کلیسا را به نمایش می‌گذارد که قصد چپاول پیروان خویش را دارد^۱ و مردم ساده‌لوح را فریب می‌دهد. تصویر کشیشی که وی به نمایندگی از کلیسا ترسیم می‌کند، چهره کسی نیست جز یک روحانی‌نمای ثروت‌اندوز که از مردم اموالشان را می‌گیرد و به آن‌ها وعده بهشت می‌دهد؛ تصویری که در سده نوزدهم اروپا و در امتداد جریان روشن‌گری، بیگانه نیست. کشیش به مادر مارگاریت در رابطه با تقدیم جواهرات به کلیسا می‌گوید: «چه فکر بکری... آن کس که بر نفس اماره چیره گردد، موفق است» (همان: ۱۷۶)، حال آنکه خود به آنچه می‌گوید اعتقاد ندارد^۲. گوته در مذمت کلیسا چنین می‌گوید:

۱. تصویری که اینجا از کشیش ارائه شده با آیه ۳۴ سوره مبارکه توبه منطبق است که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصلون عن سبیل الله» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند).

۲. کشیش سخنی می‌گوید که خود به آن عمل نمی‌کند. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون. کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید) (سوره صف، آیه ۲-۳).

کلیسا را معده‌ای نیرومند است. کشورها همه را بلعیده است، بی‌آنکه به تخامه دچار شده باشد. تنها کلیسا می‌تواند اموالی را که از راه نامشروع کسب می‌گردد، تحلیل ببرد (همان).

در این درام، فقط زمانی که فاوست تصمیم به خودکشی می‌گیرد و هم‌چنین اینچفا، به طور ضمنی به نقش کلیسا پرداخته می‌شود و در خور توجه است که این دستگاه، در رستگاری نهایی شخص فاوست هیچ‌گونه نقشی ایفا نمی‌کند.

۲. شیطان

در این درام، شیطان به شکل انسان و با نام مفیستوفلس بر دکتر فاوست ظاهر می‌شود و به او پیشنهاد می‌دهد که در دنیا کمر به خدمتش بربندد و وی را از تمامی لذات دنیوی بهره‌مند گرداند و در عوض، وقتی زمان مرگش فرا رسيد، روحش را تصاحب کند و این‌گونه وی با شیطان پیمان بسته، روح خویش را به او می‌فروشد. شیطان راه‌های گوناگونی برای فریب دادن انسان دارد که گوته تعدادی از آنها را در فاوست بر می‌شمرد. به زعم وی، آنچه بیش از همه زمینه‌سوسه شدن انسان توسط شیطان را فراهم می‌آورد، ناامیدی است، چنان‌که فاوست زمانی که امید خویش را از دست داد، با شیطان همراه شد. او هم‌چنین بیان می‌کند که ابلیس با افراد عالم و دانشمندان بیشتر سر و کار دارد و از وسوسه‌های انسان‌های عادی لذتی نمی‌برد، چنان‌که مفیستو می‌گوید: «من دوست می‌دارم با زنده‌دلان دست و پنجه نرم کنم، من گونه‌های شاداب را می‌پسندم. من خوی گربه دارم که هرگز به موش مرده توجهی ندارد» (همان: ۶۰) و بنابراین این افراد باید بیش از دیگران مراقب وسوسه‌های شیطان باشند و خویش را برای مقابله با او آماده کنند. البته فقدان عشق و دل‌بستگی نیز زمینه را برای سقوط فاوست فراهم می‌کند. هم‌چنین، توسل جستن به سحر و جادو و در واقع، امید بستن به غیر خدا برای دستیابی به خواسته‌ها، او را از یاد خداوند غافل می‌کند. عوامل دیگری که موجب می‌شوند وی بیش از پیش به ورطه‌گناه درافتد، قبول مال دزدی و ادای شهادت کذب است. وی جواهراتی را که مفیستو دزدیده از او می‌گیرد تا به کمک آنها بتواند

۱. این نظرگاه گوته نیز منطبق با قرآن کریم است که می‌فرماید: «أَنَّهُ لَا يَبِيسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (از رحمت الهی نومید نمی‌گردند مگر قوم کافران) (سوره یوسف، آیه ۸۷).

مارگاریت را به دست آورد و هم بدین منظور می‌پذیرد که برای مرگ شوهر خانم مارت شهادت دروغ بدهد. در مورد مارگاریت، آنچه بیش از همه منجر به گمراهی می‌شود، فقر است. او قبل از اینکه عاشق فاوست شود، دل به هدایای گرانبهایش می‌بازد و می‌کوشد به هر قیمتی شده آن‌ها را داشته باشد و این علاقه به مادیات، موجب می‌شود در پرتگاه سقوط قرار بگیرد.

گفتنی است که به زعم گوته، وجود شیطان در راه رسیدن به کمال، برای انسان ضروری است. به همین علت است که پروردگار به مفیستو رخصت می‌دهد تا فاوست را بفریسد و می‌گوید:

کوشش آدمی غالباً سستی می‌پذیرد و بشر تسلیم تن آسانی می‌گردد
و من دوست می‌دارم مصاحبی بی‌آرام و کوشا با او یار بینم که انسان را از خفتن
بازدارد؛

نیز به هنگام ضرورت، مانند شیطان قدرت ایجاد داشته باشد (همان: ۶۱).

و البته این امر محقق می‌شود و در پایان، فاوست به مقصد می‌رسد و به مفهوم زندگی پی می‌برد و این در حالی است که شیطان نیز ندانسته در این راه به او کمک کرده است (ر.ک. مارتینی: ۲۶۹).

۳. رستگاری

در فاوست، دنیای ماده و فراماده در هم تنیده‌اند و آنچه به طور معمول قابل دیدن و شنیدن نیست، در معرض دید خواننده قرار می‌گیرد؛ از آن جمله تصویر رستگاری انسان پس از مرگ است. گوته تنها به اظهار نظر درباره سرنوشت دو شخصیت اصلی داستان، یعنی فاوست و مارگاریت، در جهان باقی می‌پردازد و استقبال اهل آسمان از آن‌ها را به تصویر می‌کشد. آنچه موجب رستگاری مارگاریت می‌شود، پشیمانی از گناهان گذشته و به دنبال آن

۱. سکوت گوته درباره سرنوشت سایر افراد گروه دوم (مادر مارگاریت و برادرش) با وجود برشمردن خصوصیات مثبت‌شان را می‌توان به این تاویل کرد که وی نخواستند درباره آن‌ها اظهار نظر کند و رستگاری‌شان را به اراده پروردگار ماکول کرده است. اینکه او درباره سرنوشت افراد گروه سوم (مارت و کشیش) سخنی نمی‌گوید و فقط به ترسیم ویژگی‌های بد آن‌ها اکتفا می‌کند، می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که به زعم وی، این افراد اصلاً به رستگاری نمی‌رسند.

توبه^۱ و طلب شفاعت از حضرت مریم عذراست^۲. این خود نشان می‌دهد که گوته در واقع، نقش دین برای دست‌یابی به سعادت را منکر نمی‌شود، ولی با خرافه‌پرستی و انحراف‌های ایجاد شده در مسیحیت مخالف است و آن‌ها را به سخره می‌گیرد. البته عشق ورزیدن و گردن نهادن به حکم عدالت، نیز از عواملی هستند که در نجات مارگاریت موثر واقع می‌شوند.

در قسمت دوم درام، دکتر فاوست گویی تولد دوباره می‌یابد و چنان پخته عمل می‌کند که دیگر با فاوست خام قسمت نخست، قابل مقایسه نیست (ر.ک. شافارشیک: ۲۱). او از گناهان گذشته دست می‌کشد و اگرچه مانند مارگاریت، به زبان توبه نمی‌کند و شفیع نمی‌طلبد، ولی در عمل، نشان می‌دهد که پشیمان است و قصد اصلاح اعمال خویش را دارد. به زعم گوته، سرانجام فاوست در پی تلاش و کوشش مدام برای دست‌یابی به حقیقت^۳ و هم‌چنین خدمت به هم‌نوعان خویش رستگار می‌شود^۴. فاوست راز سعادت‌مندی خویش را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. پذیرش توبه مارگاریت نیز با مضامین قرآن مجید انطباق دارد، به عنوان مثال آیه ۱۷ از سوره مبارکه نساء می‌فرماید: «أَتَا التَّوْبَةَ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (محققا خدا توبه آن‌هایی را می‌پذیرد که عمل ناشایسته را از روی جهل و نادانی مرتکب شوند پس از آن که زشتی آن عمل را دانستند به‌زودی توبه کنند پس خدا آن‌ها را می‌بخشد و خدا دانا و به مصالح خلق آگاه است).

۲. مسئله شفاعت نیز به کرات در قرآن آمده است و شفیعان به اذن خداوند و طبق شروط خاصی می‌توانند از افراد شفاعت کنند. به عنوان مثال آیه ۸۷ سوره مبارکه مریم می‌فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ شَفَاعَةً أَلَّا مِنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (در آن روز هیچ کس مالک شفاعت نباشد مگر آن کس که از خدای مهربان عهدنامه توحید کامل و شفاعت دریافت کرده است) و هم‌چنین آیه ۲۴ سوره مبارکه انبیا می‌فرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ أَلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيئَةِ مَشْفُوعٍ» (و هرگز آن مقربان درگاه الهی از احدی جز آن کس که خدا از او راضی است شفاعت نمی‌کنند و آن‌ها دائما از خوف قهر خدا هراسانند. دیگر آیات در باب شفاعت: سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۵، یونس آیه ۳، طه آیه ۱۰۹ و ...)

۳. قرآن کریم درباره این‌گونه افراد در آیه آخر (۶۹) سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيْهُمْ سَبُلَنَا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ» (آنان که در راه ما جهد و کوشش کردند، محققا آن‌ها را به راه خویش هدایت می‌کنیم و همیشه خداوند یار نیکوکاران است).

۴. پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید: «محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند، آن کسی است که سودش بیشتر به مردم برسد» (اصول کافی، ج ۳، ص ۲۳۹). اعتقاد به اهمیت خدمت کردن به دیگران را شیخ اجل سعدی شیرازی نیز چنین بیان می‌کند:

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلچ نیست

کار من همه عمر در جهان دویدن بوده است...
از هر چه از کفم رفت غم نخوردم و در پی آن نرفتم و بدین گونه زندگی را وقف
اعمال جاوید کردم.
در پی آن بوده‌ام تا حیات را صرف کامل گرداندن طرح‌ها و آرزوهای بی‌پایان خود
کنم.
به این طریق عمر را در راه کوششی مداوم به سر آورده‌ام^۱ (فاوست: ۴۱۷).

فرشتگان نیز خطاب به فاوست هم صدا می‌خوانند:

ما می‌توانیم آن کس را نجات دهیم
که همواره در تکاپوست
و حقیقتاً عشق می‌ورزد،
فرشتگان به استقبال چنین کسی می‌روند
و به او خوشامد می‌گویند (فاوست ۱۹۵۱: ۳۵۶).

گوته عشق را موهبتی الهی می‌داند که موجب سعادت انسان می‌شود و نشان می‌دهد که
چگونه نیروی عشق فاوست به مارگاریت، او را به سمت الهی شدن پیش می‌برد و این عشق
مجازی بالاخره به عشقی حقیقی بدل می‌گردد. این عشق در عالم باقی به یاری‌اش می‌آید و او
با وساطت مارگاریت و با این عبارات وی بخشوده می‌شود:

ای وجود بی‌مانند، ای وجود رخشا!
به پایین بنگر و نظر عنایت و لطف به نیک‌بختی من معطوف دار!
دل‌باخته جوانی من از دشواری‌های زندگانی گریخته
اکنون نزد من باز گشته است...
به من رخصت دهید که راهنمای او باشم
و او را تعلیم دهم،
زیرا روشنایی روز تو چشمانش را خیره می‌گرداند (همان: ۴۳۰).

۱. به طور کلی، نظرگاه گوته در باب رستگاری انسان، بسیار شبیه به این بیت از خواجه حافظ شیرازی است که
می‌فرماید:

قومی به جدّ و جهد نهادند وصل دوست قومی دگر حواله به تقدیر می‌کنند

البته گوته تأکید می‌کند که برای رسیدن به کمال، احساس پشیمانی از گناه و سعی در جبران گذشته نیز بسیار مهم است:

تو که توبه کسانی را که از صمیم قلب احساس پشیمانی کنند، به جهان جاوید بالا
می‌بری،
به عنایات خویش این روان پاک را بپذیر
لطف خود را بر این روح پاکیزه نثار فرمای (فاوست ۱۹۸۴: ۴۲۹).

اگرچه شیطان از هر روشی برای اغوای فاوست بهره می‌جوید و وی نیز بی‌محابا در پی او به هر سو می‌رود و غرق در گناهان گوناگون می‌شود، ولی سرانجام کلام نخستین پروردگار درباره هدایت فاوست تحقق می‌یابد و او با تلاش بی‌وقفه به سعادت و رستگاری جاوید دست پیدا می‌کند. این نکته نیز در خور توجه است که افرادی که در فاوست به رستگاری می‌رسند، یعنی دکتر فاوست و مارگاریت، متعلق به انسان‌های گروه اول و دوم هستند و کسی از گروه سوم رستگار نمی‌شود.

نتیجه

در فاوست سه مقوله برجسته است و آن تصویر نمادین انسان و شیطان و هم‌چنین رستگاری انسان با وجود گناهکار بودن است. گوته در این‌دام، نظرگاه خویش در باب رستگاری انسان را ترسیم می‌کند و البته موانع بر سر این راه را نیز نشان می‌دهد. وی انسان‌ها را به سه گروه کلی دسته‌بندی می‌کند: جستجوگران، ساده‌دلان و بدطیبتان. دسته اول کسانی هستند که در پی کشف حقیقتند و در این راه خستگی ناپذیرند، دکتر فاوست نماینده این گروه است. اینان بیش از سایرین در معرض وسوسه‌های شیطان قرار دارند، ولی می‌توانند آگاهانه و به کمک تلاش مستمر خویش به رستگاری دست یازند. دسته دوم انسان‌های مذهبی سنتی هستند که دنباله‌روی پیشینیان خویش‌اند. برای این افراد آنچه دیگران درباره‌شان می‌گویند و می‌اندیشند، بسیار حائز اهمیت است، مانند مارگاریت و مادر و برادرش. از این گروه کسی می‌تواند رستگار شود که عشق بورزد، از گناهان گذشته توبه کند و هم‌چنین مشمول رحمت الهی قرار گیرد. دسته سوم افرادی هستند بدطیبت که فقط به منافع شخصی خویش و سوءاستفاده از دیگران می‌اندیشند و می‌کوشند چهره کریمه خویش را در پس نقابی زیبا پنهان کنند، مانند خانم مارت و کشیش؛ از این دسته کسی در فاوست به رستگاری نمی‌رسد.

گفته، عواملی که زمینه را برای ارتکاب گناه در انسان فراهم می‌کنند ناامیدی، فقر، امید بستن به غیر خدا برای دست‌یابی به خواسته‌ها و فقدان عشق و دل‌بستگی معرفی می‌کند. البته به زعم او، همین انسان گناهکار قادر است روح خویش را نجات دهد و به سعادت و رستگاری ابدی دست یابد و برای نیل به این مقصود، عشق‌ورزی، پشیمانی و توبه از گناهان گذشته و هم‌چنین تلاش و کوشش بی‌وقفه شرط لازم است.

منابع

- Ahmadi, Babak. (1370/1991). *Sakhtar va Ta vile Matn* (The Structure and Interpretation of Text). Tehran: Markaz.
- Famouri, Mahdi/Mohammadi, Gordafarin. (1390/2011). *Barrasi va moghayeseye do nemade farhangiye shrgh va gharb* (A Comparative Study of two Cultural Symbols of the East and West). In: Motale'ate adabiyate tatbighi. Nr. 19. P. 133-147.
- Gadamer, Hans-Georg. (1989). *Truth and Method*. London: Continuum publishing group.
- Goethe, Johann Wolfgang von. (1951). *Faust. Eine Tragödie* (Faust. A Tragedy). Düsseldorf: Droste.
- Goethe, Johann Wolfgang von. (1363/1984). *Faust*. Tranl. by Asadollah Mobasheri. Tehran: Agah.
- Ghorane karim. (The holly Quran). (1389/2010). Tranl. by Ayatollah Makarem Shirazi. Tehran: Taban.
- Koleyni, Sheykh Mahammad ibn Yagkub. (1369/1990). *Osule Kafi*. Tehran: Ketabforushiye Elmiyeye Eslamiye.
- Martini, Fritz. (1991). *Deutsche Literaturgeschichte*. (German literary History). Stuttgart: Alfred Kröner.
- Hoseinpour, Ali. (1384/2005). *Barrasiye moghayeseiye mafhume eshgh dar negahe Hafez, Goethe va Pushkin* (A Comparative Study of the Concept of Love by Hafiz, Goethe and Pushkin). In: Jostarhaye adabi. Nr. 1. P. 87-105.
- Mojtabayi, Fathollah. (1387/2008). *Hafez dar Fauste Goethe* (Hafiz in Faust of Goethe). In: Faslnameye farhangestan. Nr. 38. P. 5-24.

Mojtahed Shabestari, Mohammad. (1377/1998). *Hermeneutique, Kitab va Sonnat* (Hermeneutique, Book and Tradition). Tehran: Tarhe no.

Schafarschik, Walter. (2009). *Johann Wolfgang Goethe, Lektüreschlüssel Faust II* (Johann Wolfgang Goethe, readin key Faust II). Stuttgart: Philipp Reclam.

Taghavi, Mohammad. (1389/2010). *Az Ka'aba ta Rum* (From Ka'aba to Rome). In: *Matnshenasiye adabe Farsi*. Nr. 2. P. 1-28.





پروپوزیشن کاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی